



حسین منزوی

بهار!

هیس!
هیاهو نکن
تا نفس های خاک را
بشمارم
زمین،
نفس هفتمین را
که کشید
اتفاق خواهد افتاد
که برکه
تا دل
بزند
و درخت
دست هایش را
از جیب
بیرون آورد
چه کسی می گوید
زود است؟
کمک کن
عقربه های ساعت بزرگ را
بچرخانیم و
به گل برسانیم
وقت است
همه را بیدار کن
همه را، جز تاک ها
که دارند
خواب شراب
می بینند.

www.daneshamooz.se



نوروزتان مبارک!

نوروز امسال در ایران، با سال های قیل بسیار متفاوت است. بحران های اقتصادی، سانسور و اختناق و تحریم اقتصادی آمریکا، زندگی را بر اکثر مردم ایران تلخ و دشوار کرده است. با این وجود، مردم به استقبال نوروز می روند تا همبستگی خود را علیه فشارهای اقتصادی و سیاسی حکومت اسلامی قوی تر سازند.

نوروز به عنوان نوزایی طبیعت و شروع فصل بهار، به شیوه های گوناگون جشن گرفته می شود. ما اولین روز بهار پرشکوه را به مثابه زنده شدن دوباره طبیعت گرامی می داریم و به شادمانی، رقص و پای کوبی می پردازیم.

فرارسیدن نوروز و بهار، چون رستن جوانه ها، بوی خوش طبیعت و...، پیام آور شادی و تازگی و شور زندگی ست.

نشریه دانش آموز فرارسیدن بهار را به همه انسان های آزاده تبریک می گوید و برای نوجوانان خود، سالی تابناک و موفق آرزو می کند.

هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز!

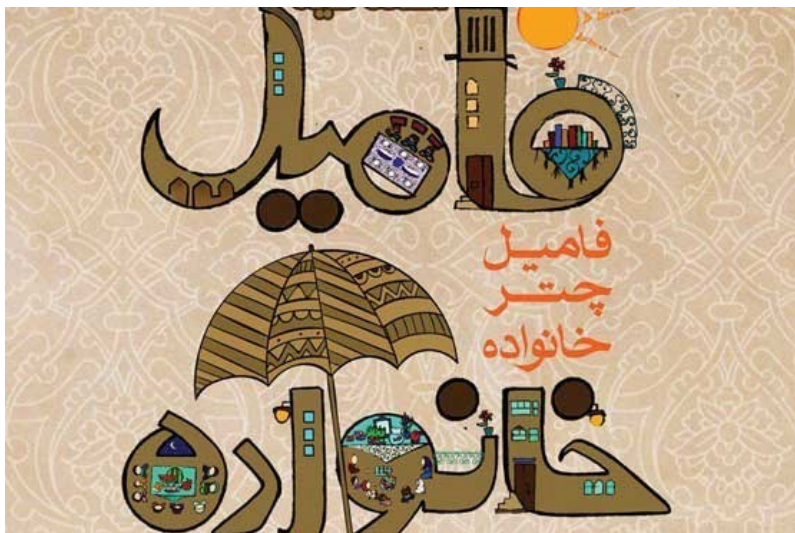
معلم



سفر نامه

دیدن صورت چروکیده مادرم که گذشت سه سال دوریم را به وضوح نشان می‌داد غده‌های بزرگ از غم در قلبم ایجاد کرد. غم نبودن در کنار برادر کوچکم، غم نبودن بحث‌های مختلف با پدر و مادر و برادرانم کنار سفره، غم نبودن در جشن عروسی برادرم و غمی بزرگ‌تر از همه ندیدن تولد دختر برادرم. چشمانم به قصد گریه کردن نمناک شد ولی دیدن لبخند الیاس، برادر کوچکم چون سدی جلوی اشکهایم را گرفت. بعد از سه سال دوری در آغوش کشیدن مادرم و فشردن دست‌های زیر پدرم مرا دوباره به یاد زندگی در ایران که پر از زحمت و عرق ریختن برای لقمه‌ای از غذاست، انداخت.

گذشته از این دیدار تغییرات ایران در طول این سه سال باعث تعجب شد. مردمانی که سه سال پیش آماده جان دادن برای کشور و رهبرشان بودند، حالا خواستار نبودن رهبرشان و رفتن از ایران هستند. گرانی و فساد دولتی دلیل این تغییر در مردم ایران است. داشتن بمب اتم به بهای مرگ همه از گرسنگی و فقر، به چه درد ملت می‌خورد؟! این حرف را از یک راننده تاکسی در تهران نقل قول می‌کنم.



ناگفته نماند من همسفری سوندی با خود داشتم. دیدن ایران برای او بسیار جالب بود. به گفته او، مردم ایران دوست داشتی و شجاع هستند. بیش‌تر آن‌ها از گفتن حقیقت ترس ندارند و انتقادات خود را علنی بیان می‌کنند. اما تاریخ چند هزار ساله ایران که در شهر اصفهان می‌درخشد غم این حقیقت را که دولت ایران در طول این مدت وحشی تر شده است را بیش‌تر می‌کند. اهمیت ندادن به طبیعت و حیات وحش ایران، دیدن آن همه زباله در همه جای ایران، فرهنگ مردم ایران را هم نشان می‌دهد. اگر دولت بد است کاری نمی‌شود کرد ولی تمیز نگه‌داشتن محل زندگی، مسنولیت هر شهروند هم هست. این وضعیت، فرهنگ چند هزار ساله مردم را زیر سوال می‌برد. این سفر مانند تمامی سفرها زیبایی و زشتی‌های خود را در بر داشت. اما دیدن الیاس که مثل یک بمب انرژی بود و دیدن پدر و مادرم زیبا؛ ولی دیدن فقر مردم ایران و فساد در کشور از زشتی‌های این سفر بود.

محمد رجبی، 17 ساله

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش‌آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش‌آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش‌آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهایی است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرتمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، مناسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرتمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پسااستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یک‌سازایی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قدغن و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگرانی شده‌اند که به زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکانتا تأکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تأکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



حال و هوای نروزی

را دوست دارم.

حال و هوای نروزی حال و هوای تازگیست، حال و هوای بازگشت زندگی به طبیعت و شروع دوباره است. نروزی با خودش تازگی و عشق می آورد. همه با آمدن نروزی خانه تکانی می کنند و مردم و طبیعت هر دو رخت نو بر تن می کنند.

همه به دیدار بزرگترهای فامیل می روند به دیدار کسانی که شاید در تمام سال به دلایل مختلف نتوانسته بودند ببینند. در نروزی همه کینه ها و ناراحتی ها را فراموش می کنند و سال نو را با شادی آغاز می کنند.

حال و هوای نروزی حال و هوای بهار است. صدای چهچه قناری ها و پرستوهایی که به لانه هایشان بر می گردند حال و هوای دوستی و مهربانی. من این حال و هوای نروزی را دوست دارم.

مهدی مجرد اول، 16 ساله

وقت آن رسیده است که زمین را

دوست بداریم!

در چهار سال گذشته، زمین گرمترین سال ها را در طول این 150 سال داشته است. در این سالها، کشورهای زیادی از زلزله، توفان و سیل آسیب دیدند. جنگل های سوند با آتش سوزی و کمبود آب مواجه شده اند.

ما می توانیم از هم اکنون رعایت سیاره مان را بکنیم!

اگر مصرف خریدمان را کم کنیم و قدر حیوان و طبیعت را بدانیم و با تمیز نگاه داشتن محیط زیست مان زمین و خودمان را خوشحال نگه داریم.

من آرزو دارم رهبران جهان به جای جنگ راه انداختن و درست کردن سلاح اتمی، تسهیلاتی برای شهروندان ترتیب می دادند؛ اگر استفاده از اتوبوس و قطارهای شهری مجانی بشود و از آمد رفت کلان ماشین ها در طی روز جلوگیری خواهد شد و جلوی گازهای گلخانه ای نیز گرفته می شود.

مراد رضایی، 18 ساله

حال و هوای نروزی

نروزی، یعنی حاجی فیروز و رقص و شادی!

نروزی، یعنی هفت سین؛ سیب، سرکه، سنجد، سکه، سیب، سماق و سبزه که می خواهد سالی سرشار از شادی و سلامتی را برای مان به ارمغان آورد. نروزی، یعنی جمع شدن همه، نروزی، یعنی دیدن خنده بر روی لب های تمامی مردم. ولی حیف و افسوس که اکنون دیگر همه این ها فقط یک آرزو شده است. این روزها نروزی مان با غم آمیخته شده است و حال و هوای نروزی ندارد.

آکس، 18 ساله

تعطیلات نروزی به کجا برویم

پدر از بی پولی گفت و قسط های عقب مانده مادر از سختی راه و بی خوابی و ملافه و حمام

ساعت شد 12 نصف شب

گفتم برویم سر اصل مطلب

یکی گفت برویم شیراز

دیگری گفت نه خیر مشهد

ساعت شد 5 صبح

مادر گفت بالاخره کجا برویم

پدر گفت برویم بخوابیم!

اکبر اکسیر

(منبع: رادیو دویچه وله فارسی)

انتخاب: نشریه دانش آموز

سر و کله حرف «ف» از چه

زمانی و کجا در زبان پیدا شد؟

زبان های گوناگون در سراسر جهان گنجینه ای از حروف صدا دار و بی صدا دارند که برای مثال حروفی مانند «الف» و «میم» در بیش تر آن ها به چشم می خورد. تاکنون فرض بر این بود که طیف گسترده حروف در زبان با پیدایش هوموسپینس ها در نزدیک به 300 هزار سال پیش تثبیت شده است. اما پژوهش های تازه گروهی از محققان دانشگاه زوریخ و پژوهشگران دو موسسه ماکس پلانک، یافته های تازه ای را در زمینه تکامل زبان گفتاری نشان می دهند. این تحقیقات نشان می دهند حروفی مانند «ف» و «واو» که در بیش تر زبان ها موجودند، مدت زیادی نیست که به جمع حروف اضافه شده اند. محققان پیدایش این حروف را پیامد تغییرات فک و دندان در برخی جوامع بشری می دانند که در نتیجه تغییرات غذایی در این جوامع رخ داده است.

بالتازار بیگل، زبان شناس سویسی در مورد حرف «ف» می گوید: «این حرف به خوبی قابل انتقال است حتی در محیطی که سر و صدا زیاد هست. از سوی دیگر در هنگام ادای این حرف شنونده به خوبی موقعیت دندان ها را می بیند و این ها مواردی هستند که نشان می دهند، اگر این حرف در یک زبان شکل گرفت و به وجود آمد، حرفی است مستحکم که جای خود را برای همیشه در زبان باز کرده است.»



نزدیک عید پدر و مادرم ما را به کفش ملی می بردند. خودشون از پشت ویتترین...

نزدیک عید پدر و مادرم ما را به کفش ملی می بردند. خودشون از پشت ویتترین انتخاب می کردند و به فروشنده می گفتند سایز پای ما را بیاورد. اصلا سوال نمی کردند که این کفش را دوست داری یا نه! فقط همیشه می گفتند این کفش ها مرگ ندارند. عاشق عید بودم. بوی عید را دوست داشتم. بوی شیرینی ها،

بوی عود و بوی سبزی پلو ماهی مادر و مادر بزرگام و سفره ای که اولین روز عید پهن می شد و همه فامیل دور آن می نشستند... چرا فکر نمی کردیم شاید این روزها تمام شوند؟ چرا آن قدر خاطرم جمع بود! چرا مواظب لحظه ها نبودیم! چرا خوشبختی را عمیق نفیس نکشیدیم؟ که امروز مجبور نباشیم فقط جنگ بیندازیم به دیروز،

خیره شویم به آن و زندگی کنیم با آن ... از کودکی به نوجوانی راهی نیست اما دوستانت همیشگی نیستند. در فراز و فرود راه خیلی ها را از دست می دهی. ما در همین از دست دادن ها بزرگ می شویم پخته می شویم، ساخته می شویم.

مادر بزرگ و پدر بزرگها در مهاجرت نیستند و شاید رفتند و من امروز بعد از گذشت این چند سال، می خواهم بنویسم فقط کفش ملی نیست که مرگ ندارد، عشق هم مرگ ندارد، بعضی خاطرات هم مرگ ندارد، و عیدها و نوروزها مرگ ندارند.

مروارید، 19 ساله



وضعیت اجتماعی و اقتصادی مردم ایران

وضعیت اجتماعی! در سفری که به ایران داشتم فکر می کنم بیش تر مردم خود را در جامعه ای می بینند که در سرایشی قرار گرفته است، فرصت ها به صورت عادلانه بین مردم تقسیم نشده است، اعتماد اجتماعی در آن ها پایین است و آینده را روشن نمی بینند. مردم احساس بیگانگی با جامعه دارند، احساس درماندگی و بی پناهی. پیوند انسان ها با یکدیگر بسیار کم شده است و طبقات و گروه های اجتماعی از هم فاصله گرفتند و به دنبال سرنوشت های متفاوت هستند.



جمهوری اسلامی، نوروز را دوست ندارد!

به نظر من مخالفت جمهوری اسلامی با جشن نوروز و چهارشنبه سوری دلایل گوناگونی دارد که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱. رژیم مخالف شادی مردم است تا بتواند مردم را به آدم های آهنی بدون احساس، غمگین و ناامید تبدیل کند.

۲. دیکتاتوری مذهبی حاکم بر ایران، چنین مراسمی را خلاف افکار و قوانین عقب مانده خود می داند و به همین دلیل، با آن مخالفت می کند.

۳. جمهوری اسلامی به دلیل ترس از جمع شدن مردم که شاید تبدیل به تظاهرات بر علیه آن ها شود از انجام چنین مراسمی می ترسد.

۴. دیکتاتوری مذهبی سعی در بی هویت کردن مردم و جدا کردن آن ها از فرهنگ ملی شان دارد تا از این طریق آن ها را از احساسات انسان دوستانه شان دور کند تا خطر اعتراضات ملی و مردمی را از بین ببرد.

من امیدوارم که مردم ایران به خصوص جوانان، با برپایی هرچه بهتر و وسیع تر این مراسم، با ملاحای دیکتاتور مقابله کنند.

حنیف سبزی پور، 15 سال

وقتی ترا دیدم!

وقتی تو را دیدم، تمام وجودم پر از اضطراب شده بود، تپش قلب شدید امانم نمی داد و سعی می کردم دستانم را پنهان کنم تا لرزش آن ها دیده نشود. در آن لحظه سعی می کردم چهره ای خون سرد و آرام به خودم بگیرم اما در دلم آشوبی بود که نگو و نپرس. روزها و شبها انتظار کشیدم برای این ملاقات سرنوشت ساز تا به هر طریق ممکن جواب پله را بگیرم.

وقتی که شروع به صحبت کردن نمودی من مات و مبهوت شدم، گرمی صدای تو را هنوز هم حس می کنم. ملاقات با تو مسیر زندگی ام را عوض کرد. تو همان فرشته نجات و شانس من بودی. انگار آن ملاقات، مهمانی خدا بود و تو فرشته آن مهمانی بودی. افسوس که چرا تو را زودتر ندیده بودم. حتی به یاد آوردن آن روز مرا به هیجان می آورد. ممنون که در آن روز، در آن مصاحبه کاری مرا استخدام کردی و برایم مانند مادر بودی.

حسن حسنی، 18 ساله

و اما اقتصاد! بیش تر مردم احساس می کنند مسیری که اقتصاد کشور طی می کند به نفع آن ها نیست. بسیاری از کسانی که فارغ التحصیل شده اند بیکارند، حتی کسانی که سر کار می روند، یا به شغل خود علاقه ندارند یا از درآمد خود راضی نیستند. به نظر من با توجه به تورم، واقعا درآمد مردم نسبت به خرج و مخارج يك زندگی عادی بسیار کم است.

ناپایداری شغلی بسیار زیاد است وقتی فردی شغلی به دست می آورد امنیت شغلی ندارد همواره نگران از دست دادن شغل خود است. همه تلاش خود را برای بهتر کردن جامعه، زندگی خود و دیگران می کردند. با این حال، فکر می کنم مردم هنوز امید خود را از دست نداده اند.

امید جامعه به نوجوان های هم سن و سال من است که در ایران درس می خوانند و زندگی می کنند. آن ها باید تمام تلاش خود را برای بهتر شدن ایران بکنند.

به امید این که وطن من، در سال های آینده و آینده ای نه چندان دور، وضعیت اش بهتر و بهتر شود و هموطنان من و هم سن و سالان من که در ایران زندگی می کنند مثل من از زندگی خود راضی و خوشحال باشند.

آرتین رضویان، 18 ساله

یادی از نوروز در کابل قدیم

در کابلستان، نوروز (Nowrouz) به عنوان جشن بهار، نمادی از فرهنگ پارینه بومی توسط پیر و برنا با مراسم و آداب نوروزی برگزار می‌شد و می‌شود.

برگزاری نوروز نزد کابلیان به عنوان نماد آفرینش دوباره طبیعت، مژده شکوفه و باران، جشن تکابو و کار، پیام‌آور مهر و همدلی، رویداد شادی آفرین و شورانگیز بود و هست. من که زادگاه شهر کهنه کابل است، روایت و داستان‌های زیادی درباره برگزاری نوروز در کابل قدیم از بزرگان خانواده شنیده‌ام، اما در این نوشته چشم‌دید و برداشت‌های نگارنده از برگزاری نوروز در شهر کهنه کابل آمده است. البته هر شهر و برزن حوزه نوروز مراسم و آداب برگزاری ویژه خود را نیز دارد که به زیبایی نوروز می‌افزاید.

در شب و روز تدارک مقدمات برگزاری نوروز، بازارهای نوروزی شهر کابل گرم و پرتپش بود و کار پیشه‌وران و بازاریان پررونق. برگزاری مراسم نوروزی گردش چرخ اقتصاد و پویایی آن را نیز در پی داشت. بسیاری از آنچه که به مناسبت و بی برای نوروز ساخته می‌شد، کارهای دستی با بار هنری بود که دریا در سال‌های پسین این فرآورده‌های دستی-هنری زیر سایه تولیدات وارداتی و کلان رنگ باخته است.

آیین نوروزی نقش بویا و نیرومند در انسجام و وفاقی خانواده‌ها داشت و دارد. کابلیان در نوروز تلاش می‌کردند که در هر جایی باشند، به خانه و کاشانه خود برگردند، تا در نوروز در جمع خانواده و در کنار سفره نوروزی باشند. کابلیان فرهنگ و آداب نوروزی را رعایت می‌کردند، یادی از رفتگان، عیادت از بیماران، دید و بازدید از دوستان و نزدیکان همراه با آرزوی سلامتی و سال پربار برای تک‌تک آن‌ها می‌پرداختند. محافل شادی و آوازخوانی برپا می‌داشتند. این همه و همه در تحکیم صفا و دوستی، مهر و محبت میان انسان‌ها نقش بارز دارد.

در روزهای بهاری، کابلیان خانه‌ها را ترک می‌کردند و به دامان طبیعت پناه می‌بردند و در کنار سبزه که نمادی از زندگی نو است، روز را سپری می‌کردند. آنها می‌خواستند که نوروز را در آغوش طبیعت جشن بگیرند و سرآغاز سال را با تجدید خاطره‌هایی از پیوند دیرینه انسان و طبیعت گره بزنند. کابلیان بیش‌تر به گردش در دامنه‌های کوه خواجه صفا و سخی، تپه سیاه‌سنگ و مرنجان، باغ چهل‌ستون، باغ زنانه و باغ نوروزی (باغ بابر) می‌رفتند.

پیوند انسان با طبیعت، رمز پایداری و راز ماندگاری نوروز است که از آن به‌نام «فلسفه وجودی نوروز» یاد می‌کنند. انسان، با پایان یافتن شب‌های سرد و دلگیر زمستان و آمدن بهار زنگارهای کهنه را از قلب و اندیشه برمی‌کند و با حرکت نمادین خانه‌تکانی با طبیعت همگام می‌شود و این پیوند در شعر و ادبیات سرزمین ما بازتاب گسترده دارد.

کابلیان دو شب پیش از نوروز کشمش، زردآلو، شکرپاره و سنج را پس از پاک کردن و شستن در درون یک ظرف با مقدار آب لازم می‌انداختند و یک شب پیش از نوروز بادام، چهارمغز (گردو) و پسته را پوست کرده همراه با قدری عرق گلاب با آن اضافه می‌کردند و آن را هفت میوه می‌نامیدند و در روز نوروز آن را روی سفره نوروزی می‌گذاشتند.

کابلیان کوشش می‌کردند که در حد امکان جامه نو تهیه کنند و رخت تمیز بر تن نمایند، سبزی‌چلو را که نشانه از سال نیک و پربار است، بپزند،

خوان نوروزی بگسترانند و در کنار آن جمع خانواده با صفا و صمیمیت جمع آیند، گرد نفاق را برویند، با مهر و دوستی دست یکدیگر را بفشارند، یادی از رفتگان کنند و راهی عیادت بیماران و دید بازدید دوستان شوند.



در آن شب و روز بازار ماهی‌فروشان و جلبی‌پزان (زولیبازان) در کابل گرم بود. جوانان کابلی در ورزشگاه‌ها به ورزش ضرب میل و پهلوانی می‌پرداختند و دیگران را به ورزش تشویق می‌کردند. کاغذپزان (بادکنک‌بازان) با هوا کردن بادکنک شرط می‌بستند. کلچه‌پزان کلچه نوروزی می‌پختند.

در روز نوروز در میان کابلیان رسم بر این بود که خانواده داماد ماهی، جلبی (زولبیا)، کلچه نوروزی، شیرینی را یکجا با رخت‌های زیبا برای عروس در پتنوس‌های بزرگ چوبی (خوانچه نوروزی) می‌گذاشتند و شماری از بانوان این خوانچه نوروزی را بر سر گذاشته، همراه با دف و سرود آن را از کوچه‌ها عبور می‌دادند و به خانه عروس می‌بردند.

بسیاری از خانواده‌های کابلی یک و دو هفته پیش از نوروز مقداری گندم را در ظرفی می‌ریختند و روی آن را با پارچه مملل مرطوب و نازک می‌پوشاندند و انتظار می‌کشیدند که گندم جوانه بزند و ساقه‌های آن سبز شود. پس از سبز شدن ساقه‌ها، بانوان و دوشیزگان در حویلی (سرای) بزرگ‌تر یکی از همسایه‌ها جمع می‌شدند، از سر شب تا سپیده‌دم دسته‌جمعی با ساز و آواز مراسم پختن سمنک (سمنو) را که یکی از آیین‌های دیرپای نوروزی است، با کف‌زنی و پایکوبی شادمانه اجرا می‌کردند و ترانه ویژه سمنک را با هم زمزمه می‌کردند:

سمنک در جوش ما کپچه زнім

دیگران در خواب ما دقچه زнім

سمنک نذر بهار است

میله شب‌زنده‌دار است

این خوشی سالی یک‌بار است

سال دیگر یا نصیب.

سمنک در جوش ما کپچه زнім

دیگران در خواب ما دقچه زнім

آرزو امشب خروشد

سمنک در خود بجوشد

دل خوشی جامه بیوشد

سال دیگر یا نصیب

سمنک در جوش ما کپچه زнім

دختران در خواب ما بوسه زнім

(بخشی از مطلب آقای نجم الدین کویانی)

نوروز و فقر

نوروز روز اول فصل بهار است که فارسی زبانان آن را جشن می‌گیرند. کشورهای زیادی مانند ایران، افغانستان و تاجیکستان این روز را جشن می‌گیرند. این روز برای بیش‌تر فارسی زبانان حال و هوای دیگری دارد و خبر از سفره هفت سین، شیرینی و آجیل می‌دهد. حسی که روزهای قبل از نوروز در بازارهای ایران و خانه‌های فارسی زبانان وجود دارد را نمی‌توان توصیف کرد.

اما چگونه می‌توان حس فقر را در خانواده فرودستان تعریف کرد! در سفره هفت سین آن‌ها خیری از سیب تازه، سیر، سنجد، سماق تازه، سکه‌های زرد رنگ، سبزه، سرکه، ماهی قرمز، شیرینی‌های خوشمزه نیست، بلکه به جای آن مقداری نان و خورشت سبب زمینی، در سفره است. فرزندان این خانواده فقیر، با گل فروشی و یا گدایی در خیابان‌ها، امرار معاش می‌کنند. فرزندان که با دیدن حس نوروز در میان مردمی که در حال خرید لباس نو، میوه، شیرین و آجیل در بازارهای تهران، عقده در دل می‌گیرند. این عقده، صرفاً به‌خاطر نداشتن لباس نوروزی و یا نخوردن شیرینی و آجیل و میوه نیست، بلکه این عقده به‌خاطر مریض بودن پدر خانواده و درآمد ناچیز مادر خانواده است. این فقط کمی از حس نوروزی یک خانواده فقیر است که من توانستم بیان کنم.

به امید عیدی که شادی برای همه خانواده‌ها یکسان باشد.

امیرفرهاد 18 ساله



نوروز باستان

نوروز یک جشن باستانی است. این جشن آیین خاص خود را دارد. این آیین باعث نزدیکی بیش‌تر خانواده‌ها یا افراد فامیل است. این خیلی جالب است که هدف از این جشن شادی و نزدیکی بیش‌تر مردم است.

زمانی که من در ایران زندگی می‌کردم با آمدن نوروز تمام مدارس و ادارات تعطیل می‌شد و همه به تعطیلات یا سفر می‌رفتند. اما برای من هیچ فرقی نداشت چون در نوروز یا سال نو من با خانواده‌ام بودم و ما به سفر نمی‌رفتیم.

حس من به نوروز مانند یک پسر بچه مدرسه‌ای است که فقط از تعطیلات آن خوشحال می‌شود و سعی می‌کند که نهایت لذت را از این تعطیلات ببرد. چون برای آمدن آن، باید یک سال دیگر را منتظر باشد.

اما من حالا در سوئد زندگی می‌کنم و نوروز فقط برای یک روز است آن‌هم همان روز تحویل سال نو است و بعد نوروز هم تمام می‌شود. نوروز در سوئد، مثل ایران یا افغانستان آن شور و حال را ندارد. یا این که در این‌جا به خانه یکدیگر برویم برای تبریک عید و چیزهای دیگر که فقط در نوروز است. با این حال نوروز برای من خیلی جالب است چون به من سر زندگی و شادمانی می‌بخشد.

مجتبی محمدی، 18 ساله

Skolklockan ringer

Skrikande barnen rusar ut ur skolan med glädje och springer flåsande hem.

Antligen lov!

Nu gäller det! Imorgon är antligen noroz!

Den efterlängtnade dagen. Dagen miljontals iranier svettats för. Sprungit och stressat för.

Bazarena är fulla, propp fulla. Så mycket folk. Så mycket stress.

Musiken, ukten av sötsakerna, de fulla påsarna i folks händer.

Guldfiskar!!! Vi behöver Guldfiskar! De ska vara på bordet med de 7 sakerna som börjar på S.

Jag köpte nya skor och nya kläder. De ska jag ha på torsdag när vi går hem till min farmor! Åhhh vad roligt det ska bli. Jag kommer att få vara med mina kusiner, få presenter och äta god mat. Jag längtar.

Fast så är det inte för oss i Sverige.

Det är en helt vanlig vardagsliv. Om man har tur och inte har prov så är man ledig. Annars firar man noroz när alla har kommit hem från jobbet och skolan.

Kanske tar på dig lite finare kläder, sätter upp hafsin bordet och tar några bilder. Sen så äter man väl den traditionella noroz maträtten och sen så är det slut.

Ingen speciell känsla här inte. Bara en helt vanlig vardagsliv.

Mahya Shahsafi, 18 år

Rocka sockan

Rocka sockan dagen är en dag då vi inte gör skillnad mellan varandra. Denna dag uppstod då en flickan vid namnet Nathea som har en syster som har down syndrom så hon ville på något sätt visa att det inte är någon skillnad mellan oss människor. Hon uppfann något som heter rocka sockan dagen, rocka sockan dagen gick ut på att ta på sig två olika sockor för att visa att det inte finns någon skillnad på oss människor, att det inte finns något vi och dom. Min egna åsikt är att jag inte vill att personer som har funktionsnedsättningar ska skämmas över hur de är eller hur dom är födda. Det ända jag vill är att de inte ska skämmas och att de ska bära deras unikheter med stolthet och vara stolta över hur de är. Så känner jag kring rocka sockan dagen. Men vi andra måste också tänka på att vi måste ha empati och förståelse för dessa människor, vi måste kunna ha lite mer medkänsla.

Dprna Montezer, 15 år

Nouroz känsla

Jag är halv iranier och har inte fått fira Nouroz så många gånger eftersom att min pappa brukar åka till Iran varje år vid den persiska nyåret. Vissa utav åren då min pappa varit i Iran har jag och min mamma åkt in i stan för att hoppa över elden.

Jag har firat Nouroz 4 gånger och alla de gångerna har varit i Iran. Känslan att alla är glada och att man är med sina nära och kära är underbar. I år stannade min pappa kvar i Sverige så vi kommer att fira vårens ankomst. Idag gick vi till affären för att köpa bland annat senjed och sabze. På tisdag är det Chaharshanbe Suri och jag ska åka till stan för att hoppa över elden. Jag är väldigt exalterad och taggad för att få fira den persiska nyåret för första gången i Sverige.

Laura Karimzade, 14 år

Min norooz

känsla är att alla familjer ska vara tillsammans. Man ska ha det kul och umgås utan att någon är osocial och håller på konstant med mobilen. Man ska prata med varandra, äta god mat och bara umgås helt enkelt. Många har inte de möjligheterna eftersom att de är fattiga. Därför ska vi som har de möjligheterna ta vara på det. Många barn sliter på gatorna för att få in pengar till familjen för att kunna överleva och vi har gott om mat. Jag tycker att vi borde dela med oss lite mer och kanske ge mat till de fattiga på gatorna.

Dara Montezer, 14 år



Persisk nyår i sverige

Jag, och många andra iranier som är födda i sverige vet inte hur det är att fira nyår på riktigt. Vi hoppar över en eld under char shambe sori, sedan tänker vi inte mer på det förrän föräldrarna börjar städa huset och växa ut sabze. Sen när nyårsdagen kommer, sätter vi kanske på oss nått fint, väntar på nedräkningen och äter fisk med familjen, får eidi och går vidare med våra liv. Inget mer med det.



Det är inget man längtar efter, inget man är förväntansfull mot. Kanske bara för man får ta ledig från skolan.

Men, om man får chansen att åka till iran under nyår, inser man snabbt vad man missat. Släkter samlas, förberedelser utförs upp till en månad innan nyårsdagen och alla är på bra humör. Det är inte längre bara några familjer runt om i landet, som i Sverige, som firar. Det är ett helt land. Det finns en stämning i luften som inte går att hitta någon annan stans, en lycka större än den man får på västerländsk nyår. Men nu är vi här, i Sverige, där persiska nyår bara är en variation av en vanlig vardag.

Tara, 18 år

islamiska regimen i Iran är emot firandet!

Jag tror att den islamiska regimen i Iran är emot firandet av eldfesten och persiska nyåret på grund av flera olika anledningar. För det första är de emot glädjen och vill inte att på att folket ska ha kul, de blir nästan som robotar som lever tråkiga och mekaniska liv utan någon hopp för framtiden. Den islamiska regimen i Iran är religiöst eller rättare sagt fundamentalistiskt. Därför tycker de att det är en skymf mot deras extrema tolkning av islam att fira dessa högtider. Jag tror också att de är rädda för att folk ska samlas och att det ska bildas stora folkmassor som kan leda till stora demonstrationer. Till sist tror jag att de vill få folket att förlora sin kultur och därmed bli identitetslösa. Då förlorar folket känslan av nationalism som leder till att de tappar den största viljan för att fria sig och sitt eget land.

Jag hoppas att Iranska folket, särskilt ungdomarna fortsätter anordna större och bättre fester vid sådana nationella och kulturella högtider för att detta är ett sätt att visa motstånd mot mulorna.

Hanif Sabzipour, 15 år



För mig är nouroz som en ny start

Det ger en chans att börja om, göra rätt och bli en bättre människa. Jag älskar känslan av att duka fram alla de högtidliga sakerna på bordet, med vetskap om att våren snart är här. Nouroz är en tid för glädje och att vara med sina nära och kära, därför kan jag inte tänka mig något annat än att tillbringa den tiden med min familj.

Med tanke på att nouroz är en sån viktig och glädjefylld tid så är det fortfarande ett mycket stort antal människor som aldrig kommer få chansen att vara med och fira detta. Det finns människor som är så fattiga att de inte ens har råd med mat, och framför allt inte vara med och fira upp till fullo. Bara den tanken gör mig väldigt ledsen. Jag tycker att alla människor borde ha möjlighet att vara med och njuta av denna tid. Det händer trots allt bara en gång om året.

Dania Akhavan, 14 år

Norooz känsla

Jag ser fram emot norooz eftersom man tillbringar dagen med sin familj och det är en bra känsla att alla är samlade och glada för att välkomna våren. Det jag tycker är roligast med norooz är att ställa fram vitlök, ett rött äpple, vinäger och många fler saker. Vi brukar få pengar och äta god mat. Tyvärr finns det barn i Iran som inte kan uppleva detta för att de har dålig ekonomi eller saknar föräldrar som kan ta hand om dem. Många barn blir tvungna att bo på gatan för att de inte har något hem. De går runt på gatorna för att sälja saker så att de kan försörja sig själva och sina familjer. De kan inte fira norooz eftersom de inte har råd. Det är orättvist att många inte har råd med att köpa mat medan andra har så mycket pengar så att det inte vet hur de ska göra sig av med pengarna. Min önskning är att alla ska ha lika mycket pengar och samma möjligheter. Inget barn ska behöva sova på gatan, inte kunna gå till skolan eller behöva svälta.

Lili

Persiskt nyår

Den 21/3

Det persiska nyårsfirandet markerar början på något nytt. Firandet kan pågå i två veckor. Festligheterna börjar med den så kallade Eldfesten den sista tisdagkvällen för året. Eldar tänds, som människor lekfullt hoppar över samtidigt som man läser en ramsa. Den riktigt stora festen äger rum på det gamla årets allra sista dag. I hemmen är dukningen (hafsín) speciellt viktig och omfattar bland annat en guldfisk. Det sägs att när ny-



årsslaget hörs står guldfisken blickstill.

Alla iranska folk firar nyår vid exakt samma tidpunkt, oberoende av var i världen man befinner sig. Nyårsfirandet är inte så starkt religiöst präglad, men Koranen och diktläsning har en framskjuten plats. I Sverige växer det persiska nyårsfirandet för varje år. Eldfesten i Kungsträdgården påstås vara det största norouz-firandet i världen.

Norouz exemplifierar både att och hur högtider migrerar. För många människor är firandet ett sätt att manifesteras sin bakgrund men också att markera den aktuella högtiden som del av det svenska samhället och kulturen.

Vald av: Sandra

ROCKA SOCKORNA

Den 21/3, på Världsdagen för Downs syndrom, ska hela Sverige rocka sockorna. Det är enkelt! Genom att ta på dig olika strumpor hyllar du olikheter och slår ett slag för alla människors lika värde och rättigheter. Tillsammans kan vi förändra människors attityd och se till att alla är välkomna i vårt samhälle.

BAKGRUND

- Initiativet kommer ursprungligen från USA med namnet "Rock your socks"
- 2014initierade Svenska Downföreningen kampanjen "Rocka dina sockor"
- 2015kom det stora genombrottet i sociala media med draghjälp av Nathea Anemyr, som har en syster med Downs syndrom

Idag drivs varumärket av Svenska Downföreningen

VARFÖR?

Varför rockar vi sockorna just den 21/3?

Jo, eftersom Downs syndrom innebär att man har 3 exemplar av kromosom nr 21

Varför rockar vi just sockor?

Jo, för att kromosomer ser ut som små kryss, precis som sockor som paras ihop med hämlarna mot varandra. Att rocka sockorna innebär alltså att vi alla "rockar våra kromosomer". Med kraft och glädje lyfter vi fram våra unika förutsättningar, för att ge samhället en chans att se och stötta utvecklingen av alla människors fulla potential.

Vald av: Sandra

